

«همت»؛ براق هفت وادی سلوک

دکتر مهین پناهی
عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا (س)

چکیده

در زبان فارسی همت به معنای قصد، اراده، کوشش و بلند نظری است، اما از نظر عارفان یکی از مقامات سیر و سلوک است؛ به عبارت دیگر بال پرواز سالک برای رسیدن به دولت عالی است. همت، عامل حرکت و کار و دستیابی به نعمتهاست و موجب تقویت اراده و قدرت صبر و تحمل مصائب می‌شود. مصادیق بلند همتی عارفان تنها ترک دنیا و آخرت نیست بلکه سرمنزل همت عارفان خداوند متعال است. گرچه ممکن است بعضی از رهروان، بی مجاهده و بدون طی مراحل دشوار سیر و سلوک با عنایت خداوندی به مقصود برسند، داشتن همت این امر، برای این دسته نیز الزامی است زیرا همت افراد جهت حرکت را معین می‌کند و توفیقات و تأییدات از جانب حق موانع و عوایق را رفع می‌کند و رسیدن را شتاب می‌دهد. همت بلند تنها به اموری که د رتوان است متوجه نمی‌شود بلکه به اموری فراتر از توان نیز مصروف می‌گردد.

عارفان صاحب همت را بالاتر از صاحب اراده و مجاهده دانسته و گفته‌اند صاحب همت را سکونی نیست و ارزش هر کس به قدر همت اوست.

کلید واژه: همت عارفان، بلند نظری، ترک دنیا و آخرت، سلوک.

آیا چنانکه در زبان فارسی رایج است و در اغلب فرهنگهای لغت نیز آمده، «همت» به معنی قصد، خواست، اراده قوی، بلند نظری، کوشش (افریقی مصری، ۱۴۰۸ هـ. ق؛ فراهیدی ۱۴۱۴؛ خوری شرتوتی، ۱۳۷۴: جزء خامس ص ۱۳۷۴) و امثال اینهاست؟ یا در تعریفی جامعتر، آیا به

معنی داشتن خواست متعالی و اراده عملی و قوی برای به دست آوردن آن است؟ یا چنانکه بعضی از مشایخ و عرفا گفته‌اند، همت یکی از وادیهای سلوک عرفانی است؟ (کاشانی، ۱۳۵۴: ص ۹۳) یا بنا بر سخن بعضی دیگر، همت به منزله پر و بال پرواز برای انسان به سوی مقصدی عالی است؟ «المرء یطیر بهمته، کالطیر بجناحیه» (نیشابوری، بی‌تا: ص ۷۵: رازی، ۱۳۷۳: ص ۴۲۴)

پر و بال است همت انسان مرد بی همت است چون حیوان
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ص ۲۷۰)

یا بنا به تعبیر دیگری، براق عارفان است برای رسیدن به کمال و حقیقت؟
«یسمی براق العارفين الی العلی علیہ صعود الروح نحو الحقیقه»
(جیلی، ۱۳۹۰ هـ. ق: جزء ثانی ص ۳۴)

یا اینکه بنا بر تعریف محققان متون عرفانی، همت نوعی جهتگیری عملی است؟ «همت داعیه‌ای است که طالب را تنها متوجه به مقصود واحد می‌دارد و از توجه به جز آن منصرف می‌کند، دل بستن به طلب مقصود، چنانکه صاحب آن از این جستجو صبر نتواند کرد». (زرین کوب، سرنی، ۱۳۷۲: ص ۱۹۹)

اگر بدین منظور به متون ادبی و عرفانی نظر بیفکنیم به شواهد فراوانی از این معانی بر خواهیم خورد که بسیار متنوع و حتی گاه ظاهراً با هم متضاد هستند. ما در اینجا برای نمونه به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم و خواهیم کوشید نهایتاً به مفهوم واحدی دست یابیم که به نوعی در همه این کاربردها مشترک است.

بلند نظری

در کاربرد عمومی اهل زبان، «همت»، بیشتر به معنی بلندنظری و اراده عملی برای به دست آوردن مطلوب عالی به کار می‌رود. این کاربرد، نمونه‌های فراوانی است که در اینجا فقط به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

یکی از علمای اخلاق در تفسیر معنی «همت بلند» نوشته است: هنگامی که اسکندر رومی (۳۲۳ ق. م) به قصد جهانگشایی آماده حرکت شد، متفکر بود، استادش ارسطو (۳۸۴ ق. م) علت تفرقه درونش را پرسید، گفت: «چون عرصه جهان از این فراختر نیست، شرم می‌دارم از این قدر حرکت نمودن» (نیشابوری، بی‌تا: ص ۷۵). وی نمونه دیگری را نیز از سخن یعقوب لیث صفاری (۲۶۵ هـ. ق) نقل می‌کند که در آغاز به کار رویگری اشتغال داشت و نهایتاً به سلطنت رسید.

گفته‌اند از وی پرسیدند تو چگونه بدین کشور گیری و کارهای بزرگ اقدام کردی؟ «گفت مرا دریغ آمد که جان شریف و عمر عزیز در معالجت و اصلاح دو من، روی به فنا برسانم» (نیشابوری، بی تا: ص ۷۶-۷۵). بنابراین در تفسیر این عالم اخلاق، همت به معنی پرداختن به امور بزرگ و قانع نبودن به کارهای کوچک و بلند نظری به کار رفته است. در نظر عموم مردم نیز داشتن نظر بلند و خواست متعالی و اراده عملی برای به دست آوردن آن، حتی اگر مقصود دست نیافتنی باشد، همت خوانده می‌شود؛ چرا که شخصیت هر کس به قدر همتش اوج می‌گیرد و حرکتش بر مبنای نوع مطلوبش، شکل می‌یابد. ابوالقاسم جنید (۲۹۷ هـ. ق.) گفته است «هیچ شخصی بر هیچ شخصی سبقت نگیرد و هیچ عمل را بر هیچ عمل پیشی نبود و لکن پیشی آن بود که صاحب همت بر همت‌های دیگر سبقت گیرد و همتها از اعمال غیری در پیش شود» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۴۴۰) به بیان دیگر ارزش هر شخص به قدر همت اوست و مرتبه و جایگاه او در بین دیگران بر آن مبنا تنظیم می‌شود.

مولوی (۶۷۲ هـ. ق.) به نقل از مفسران در تفسیر سوره «اذا جاء نصر الله ...» گفته است: همت عالی پیامبر اکرم آن بود که تمام عالمیان را مسلمان کند و چون از رحلت خود آگاهی یافت، گفت: عمرم کفاف نداد همه عالمیان را مسلمان کنم. «حق تعالی گفت غم مخور در آن ساعت که تو بگذری ولایتها و شهرها را که به لشکر و شمشیر می‌گشودی، جمله را بی‌لشکر مطیع و مؤمن گردانم و اینک نشانش آن باشد که در آخر وفات تو خلق را بینی از در می آیند گروه گروه مسلمان می‌شوند» (مولوی، فیه ما فیه، ۱۳۶۹: ص ۷۷).

اما شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۶۱۸ هـ. ق.) از این هم فراتر رفته است و با نقل داستان تمثیلی پیرزن مصری که با چند رشته ریسمان دسترشت خود، مشتری یوسف شد در صدد برآمده است این معنا را بیان کند که اگر صاحب همت بلند بداند که به مقصد نمی‌رسد، باز هم از تلاش و کوشش برای دست یافتن به خواست خود دست نمی‌کشد، بنابراین به چنین شخصی بلند همت، گفته می‌شود. زیرا در همین داستان وقتی برده فروش از پیشنهاد پیرزن برای خرید یوسف به خنده در می‌آید از پیرزن می‌پرسد: صدها گنج در بهای یوسف می‌پردازند، تو چگونه

می‌خواهی با چند رشته ریسمان او را بخری؟ پیرزن در پاسخ می‌گوید:

پیرزن گفتا که دانستم یقین	کاین پسر را کس بفروشد بدین
لیک اینم بس که چه دشمن چه دوست	گوید این زن از خریداران اوست
هر دلی کو همت عالی بیافت	دولت بی متتها حالی بیافت

(عطار، منطق الطیر، ۱۳۷۳: ص ۱۷۳)

یعنی اصل این است که آدمی دارای همت عالی باشد و تا همت عالی نداشته باشد، به دولت عالی دست نمی‌یابد. رضی الدین نیشابوری (۵۸۹ هـ. ق) نقل کرده است که نزد ابوالقاسم قشیری (۴۶۵ هـ. ق) حکایت کردند که ابو یزید بسطامی روزی چنین گفت: «كنت اريد البارح ان اسأل الله تعالى، ان يعفو عن كاف عباده و لكنني استحييت ان انبسط بهذا القدر من الحاجه ، دوش می‌خواستم از کرم ربوبیت در خواهم تاویل غفران بر جرایم خلق اولین و آخرین پوشد ولكن شرم داشتم که بدین قدر حاجت با کرم حضرت مباسطت نمایم، گفت: بهذه الهمد نال ما نال، با این همت بر اوج شرف رتبت پرواز کرده است» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۱۸۵).

عامل حرکت

مولوی پیدایش همت بلند را ناشی از شناخت درست می‌داند. شمس‌الدین احمد افلاکی به نقل از مولوی می‌گوید «الدعاء مخ العباده یعنی همت بلند و همت بلند از شناخت خیزد؛ گفت به دنیا و آخرت دست نیالایم، پس هر چند شناخت بیش بود، همت بلندتر، اقریکما احسنکما بی‌ظننا» (افلاکی، ۱۳۶۲: ص ۳۱۲).

قدر همت باشد آن جهد و دعا	لیس للانسان الاماسعی
واهب همت خداوند است و بس	همت شاهی ندارد هیچ خس
	(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۱۲/۴-۲۹۱۱)

سنایی (۵۴۵ هـ. ق) همت را عامل حرکت و کار و به دست آوردن نعمت می‌داند و می‌گوید:

کار در بند همت من و توست	نشوی خوار تا نباشی سست
	(سنایی، ۱۳۵۹: ص ۷۰۵)

یا

هر که عالی ست همت او	هر دو عالم شده نعمت او
	(سنایی، ۱۳۵۹: ص ۱۱۲)

مولوی نیز رابطه نعمت با همت را تایید کرده است:

آنک بی همت چه با همت شده	وانک با همت چه بانعمت شده
	(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۱/۲۷۴۷)

عطار نیز همت را کلید کامیابی هر دو جهان خوانده است:

هر که را شد همت عالی پدید	زود یابد هر دو عالم را کلید
---------------------------	-----------------------------

هر که را یک ذره همت داد دست کرد او خورشید را زان ذره پست
(عطار، منطق الطیر، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲)
مولوی در مقابل درخواست حسام الدین چلبی برای ادامه مثنوی، همت عالی وی را عامل حرکت و صعود این اثر توصیف کرده است:

همت عالی تو ای مرتجبا می کشد این را خدا داند کجا
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹، ص ۲/۴)
عاشفی کالوده شد در خیر و شر خیر و شر منگر تو در همت نگر
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵/۶)

ابوبکر صیدلانی (قرن ۴ هـ. ق) در پاسخ کسی که می‌خواست تا او را وصیتی کند، گفت «همت، همت که همت مقدم همه اشیاء است و مدار جمله اشیاء بر اوست و رجوع جمله اشیاء به اوست» (عطار، تذکر الاولیاء، ۳۵۵: ص ۷۲۱). از قول ابوالحسن خرقانی (۴۲۵ هـ. ق) نیز نقل شده است که «با خدای، بزرگ همت باشید که همت همه چیزی به تو دهد مگر خداوندی، و اگر گوید خداوندی نیز به تو دهم بگویی که دادن و دهم صفت خلق است» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۶۹۹).

در نظر عرفا نه تنها همت با اراده قوی و قدرت حرکت عجین شده که قدرت صبر و تحمل مصائب را نیز آسان می‌سازد. ابوالحسن نوری (۲۹۵ هـ. ق) گفته است: «پیری ضعیف را دیدم و بی‌قوت که تازیانه می‌زدند و او صبر می‌کرد، پس به زندان بردند، من پیش او رفتم و گفتم: تو چنین ضعیف و بی‌قوت که به تازیانه می‌زدند، چگونه صبرکردی بر آن تازیانه؛ گفت: ای فرزند به همت، بلا توان کشید نه به جسم» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۴۷۲).

در گذشتن از دنیا و آخرت

در نظر عرفا ترک دنیا از مصادیق بلند همتی نیست، بلکه ترک دنیا و آخرت، هر دو لازمه داشتن همت بلند است. محمد بن منور در اسرار التوحید نقل کرده است که «حدیث یکی از ابنای دنیا برفت، خواجه علی خباز گفت: آری او مردی با همت است، شیخ ما گفت: جوانمردی باید. آن را همت نگویند، آن را منیت گویند. آنک مال نفقه کند آن را منیت گویند، نه همت؛ صاحب همت آن بود که اندیشه او بدون خداوند به هیچ چیز فرو نیاید» (میهنی، ۱۳۶۷: ص ۲۸۰).

در تذکر الاولیاء آمده است: «بعد از وفات ابو الحسن پوشنگی (۳۴۸ هـ.ق) درویشی بر سر خاک او می‌رفت و از حق تعالی، دنیا می‌خواست، شب ابوالحسن را به خواب دید که گفت: ای درویش چون بر سر خاک ما آیی، دنیا نخواه، اگر دنیا می‌خواهی بر سر خاک خواجهگان دنیا رو، چون اینجا آیی، همت از دو کون منقطع گردان» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۵۲۳). مولوی همت را پر گذشتن از دنیا و آخرت دانسته است:

حبه ای را گر بیابد سرنهد
وین زگنج زر به همت می‌جهد
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۳۱۳۳/۴)

فرق بین مجاهده و همت

به خلاف آنچه در عرف رایج است و همت، خواست و اراده قوی معنی می‌شود، اساساً در متون عرفانی، همت را به مفهوم «خداخواهی مطلق» به کار می‌برند و صاحب همت، کسی را می‌دانند که صاحب ارادت نباشد؛ یعنی از مرحله اراده و مجاهده در گذشته باش. ذوالنون مصری (۴۲۵ هـ.ق) گفته است: «صاحب همت اگر چه کژ بود، به سلامت نزدیک است و صاحب ارادت اگر چه صحیح است او منافق است؛ یعنی آنکه صاحب همت بود، او را ارادت آن نبود که هرگز سر به هیچ چیز فرود آورد، که صاحب همت را خواست نبود و صاحب ارادت زود راضی گردد و جایی فرود آید» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۱۴۹).

جعفر خلدی (۳۴۳ یا ۳۴۸ هـ.ق) همت را غیر از مجاهدت دانسته و گفته است: «شریف همت باش، به همت شریف به مقام مردان توان رسید، نه به مجاهدت» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۵۵۳).

مولوی همت را از مراقبه و مجاهدت بالاتر دانسته است:

هین مراقب باش گر دل بایدت
ور ازین افزون ترا همت بود
کز پی هر فعل چیزی زایدت
از مراقب کار بالاتر بود
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۲۴۶۶/۴)

ابوعلی دقاق (۴۰۵ یا ۴۱۲ هـ.ق) به نوعی بین مجاهدت و همت را جمع کرده و آنها را مراحل مختلف در طول یک مسیر دانسته است، ولی در نظر او نیز سر منزل نهایی همت، همان رسیدن به مقام جمع در محضر خداوند است. او گفته است: «ارادت و همت امانت حق است پیش ارباب بدایت و اصحاب نهایت. ارباب بدایت به ارادت طاعت مجاهده توانند کرد و اصحاب نهایت به همت به مکاشفه و مشاهده توانند رسید و همت چون کیمیاست طالب مال را و همت قراری است بی آرام که هرگز ساکن نشود نه در دنیا و نه در آخرت» (عطار، تذکره الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۶۵۵). وی مرید بی‌همت را معطل معرفی کرده است: «چون مرید مجرد بود

در بدایت از همّی و در نهایت از همّتی او معطل بود و همّ آن است که مشغول گرداند ظاهر او را به عبادت و همت آن است که جمع گرداند باطن او را به مراقبت» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۶۵۳).

خداخواهی

چنانکه گذشت عرفا در اصل، همت را به خداخواهی صرف معنی کرده اند. یحیی معاذ رازی (۲۸۵ هـ. ق) گفته است «خدای عزّ و جلّ از آن کریمتر است که عارفان را دعوت کند به طعام بهشت که ایشان را همّتی است که جز به دیدار خدای عزّ و جلّ سر فرود نیاورند» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۳۶۴).

ابوعبدالله احمد بن یحیی بن الجلا (۳۰۶ هـ. ق) گفته است: «همّة العارف الی مولاہ فلم یعطف الی شیء سواہ؛ همت عارف با حق باشد و از وی به هیچ باز نکردد و بر چیزی فرو نیاید از آنک عارف را به جز معرفت وی هیچ چیز نباشد چون سرمایه دلش معرفت بود مقصود همّتش رؤیت بود از آنچ پراکندکی هم هموم بار آورد و هموم از درگاه حق باز دارد» (هجوی، ۱۳۵۸، ص ۱۶۹).

ابوبکر شبلی (۲۳۴ هـ. ق) گفته است: «همت طلب خداوند است و آنچه دون آن است همت نیست» (عطار، تذکر الاولیاء، ۱۳۵۵: ص ۶۳۲).

پیش با همت بود اسرار جان از خسان محفوظ تر از لعل کان

(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۵/۲۰۵۵)

درجات و مراتب همت

عبد الرزاق کاشانی دو نوع درجه بندی از همت ارائه کرده است که در یکی به جنبه سلبی و در دیگری به جنبه اثباتی آن توجه نموده است. در درجه بندی نخست به مواردی اشاره کرده که صاحب همت باید از آنها دوری ورزد و آن را به سه درجه تقسیم کرده است:

الف) عدم بخل و عدم کوتاهی نسبت به «توجه، توکل و شوق به حضرت حق».

ب) مغرور نشدن به علم و عمل خود و اسباب و سائط فیض که خود از مهلکات هستند.

ج) عدم قناعت به مقاماتی مانند توکل، رضا، ارادت و تجلیات نوری که از مواهب حق هستند به گونه ای که توجه او فقط معطوف به وصال حق باشد.

وی در مرتبه بندی اثباتی، سه مرتبه ای را که صاحب همت به ترتیب از آنها عبور می کند،

چنین نامیده است:

«همّة الافاقه - نخستین درجه همت که طلب باقی و ترک فانی است.

همه‌الافه - درجه دوم همت که سبب ایجاد الفت و توجه به وعده‌های خداوند در پاداش شود و بدان مشغول گردد.

همت ارباب الهمم العالیه - درجه سوم همت که توجه صرف به خداوند است» (کاشانی، ۱۳۵۴: ص ۱۶۷-۱۶۶).

جهت و گذرگاه سلوک

با آنکه عامل و نیروی اصلی حرکت عارف در مسیر سلوک الی الله «جذبه» است، ولی جذبه بدون همت راه به جایی نمی‌برد؛ چرا که همت باعث می‌شود سالک با تمام قوای روحانی خویش به سوی حق به پرواز درآید و در این مسیر هر چند وصول به محبوب دشوار و خارج از حد تصور باشد صاحب همت از آن نمی‌هراسد و خود را برای رسیدن به مقصود حقیر و ضعیف نمی‌شمارد. گفتنی است اگر چه گاهی رهروان بنا بر عنایت و جذبه خداوندی و بدون طی مراحل سیر و سلوک و بدون مجاهده به مقصود می‌رسند، آنان هم باید دست کم، همت رسیدن به آن مقصود را داشته باشند تا به وسیله آن، جهت خواست و حرکت ایشان مشخص شود زیرا حرکت بدون جهت ممکن نیست. عبدالحسین زرین کوب در این باره به تمثیل «مرغ و بارو» اشاره می‌کند و می‌گوید وقتی که مرغ روی باروی شهر بنشیند، اگر روی او به طرف «ده» باشد، همت او به طرف ده است و اگر به طرف شهر بنشیند با شهر تجانس دارد و جهت گیری همت او به طرف شهر و مصروف آن است. بنابراین اهمیت همت در سلوک اهل طریق از مقامات و منازل و وادیهای سیر و سلوک کمتر نیست؛ چرا که همت و سنخیت آن با مطلوب مشخص کننده جهت گذرگاه اصلی مراحل سیر و سلوک و معنی دهنده به آنهاست؛ برای مثال اگر همت باز مصروف صید موش شود، حقیر است و برعکس اگر جغد به جای ویرانه به طرف ساعد سلطان آهنگ کند، طبع بلند دارد (زرین کوب، بحر در کوزه، ۱۳۷۳: ص ۲۶۳).

زاغ ایشان گر به صورت زاغ بود باز همت آمد و مازاغ بود

(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۳۷۶۱/۲)

باز اگر باشد سپید و بسی نظیر چونک صیدش موش باشد شد حقیر

ور بود جغدی و نیل او به شاه او سر باز ست منگزر در کلاه

(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۱۳۷/۶-۱۳۶)

«به این قیاس آدمی هم چون جماد نیست به نقش گرمابه که جمادی بیش نیست عشق نمی‌ورزد، طالب روح است و اگر سر همت به دنیای بی‌روح که جیفه و مرداری بیش نیست فرود آورد، پیداست که با آن تجانس دارد و در واقع خود وی نیز زنده واقعی نیست. زنده»

واقعی آن است که جز به عالم حیات و سرای آخرت توجه نمی‌کند و مثل آن مرغ که بر باروست اگر همت خویش را متوجه کمال دارد به شهرستان عالم روحانی روی می‌آورد و از ده ویران دنیای حواس روی همت بر می‌گرداند» (زرین کوب، بحر در کوزه، ۱۳۷۳: ص ۲۶۴).

مرغ با پر می پرد تا آشیان
پر مردم همّتست ای مردمان
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹: ۱۳۴/۶)

منگر آنک تو حقیری یا ضعیف
بنگر اندر همّت خود ای شریف
(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۹/۱۳۴۸)

منابع:

۱. افلاکی شمس الدین احمد، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۲. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل فی معرف الاواخر و الاوائل، مصطفی البیانی و اولاده، ۱۳۹۰ (هـق)
۳. الخوری الشرتونی اللبنانی، سعید، اقرب الموارد فی فصیح العربیه والشوارد، جزء خامس، لبنان، مصطفی البیانی و اولاده، ۱۳۷۴.
۴. رازی، نجم‌الدین ابوبکر بن محمد بن شاه‌اوربن انوشیروان، مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، علمی، ۱۳۷۳.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، تهران، علمی، ۱۳۷۲.
۷. سلطان ولد، ولدنامه، تصحیح جلال‌الدین یغمایی، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران، هما، ۱۳۷۶.
۸. سنایی، مجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریق (فخری‌نامه)، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۹. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی‌الارب فی اللغه العربی، تهران، کتابخانه سنایی، بی‌تا.
۱۰. عطار، فریدالدین، تذکر الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۵۵.

-
۱۱. عطار، فریدالدین، منطق الطیر، تصحیح جواد مشکور، تهران، الهام، ۱۳۷۳.
 ۱۲. الافریقی المصری، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، با تعلیقات و تنظیم فارسی، علی سیری، بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
 ۱۳. فراهیدی، خلیل احمد، العین، قم، اسوه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
 ۱۴. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، تهران، حامد، ۱۳۵۴.
 ۱۵. مولوی، جلال‌الدین، فیہ مافیہ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹.
 ۱۶. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، براساس نسخه رینولد نیکلسون، تهران، صدای معاصر، ۱۳۷۹.
 ۱۷. میهنی، محمد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۷.
 ۱۸. نیشابوری، رضی‌الدین، مکارم الاخلاق، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.
 ۱۹. هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری، ۱۳۵۸.